

## درباره انتساب عجائب الدنيا به ابوالمؤید بلخی

علی نویدی ملاطی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

### مقدمه

ابوالمؤید بلخی از شاعران و نویسندگان زبان فارسی در قرن چهارم است. چند کتاب به او منسوب است؛ از جمله شاهنامه‌ای به نثر که از آن به صورت «شاهنامه بزرگ» (بلعمی، ج ۱، ص ۹۳) و «شاهنامه مؤیدی» (ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۶۰) یاد شده و «کتاب گرشاسپ» که ظاهراً یکی از بخش‌های شاهنامه بزرگ او بوده است (تاریخ سیستان، ص ۱، ۵). اثر دیگری که به ابوالمؤید بلخی منتسب شده و سال‌ها از نظر انتساب به وی محل اختلاف محققان بوده، کتابی است با موضوع عجایب که دارای عناوینی چون «عجایب الأشیاء»، «عجایب البلدان» و «عجایب الدنيا» است. با توجه به اینکه در منابع تنها از آثار منشور او یاد شده است و نیز از نوع یادکرد صاحب مجمل‌التواریخ و القصص چنین برمی‌آید که نثر ابوالمؤید یکی از بهترین نمونه‌های نثر در آن دوره بوده است. ابوالمؤید بجز نثر ظاهراً دستی در نظم هم داشته و اشعاری پراکنده از او در منابع کهن باقی مانده است (عوفی، ص ۲۶۴). در مجمل‌التواریخ و القصص، از نثر او چنین یاد شده است:

اگرچه این کتاب‌های [بخوانید: کتاب‌هایی] که نوشتیم [= منابع ذکر شده] هیچ موافق یکدیگر نیست و سبب آن گفته شود، هرچه مصور و معلوم گشت تألیف کرده شد تا چون خوانندگان تأمل کنند هرچه مقصودها [ء] اصلی باشد هیچ خلاقی نماند الا آنچه در صناعت نظم و تحسین

عبارت نثر اطناب نموده‌اند، و هرچند محالست نظم حکیم فردوسی و اسدی و دیگران و نثر ابوالمؤید البلخی نقل کردن، که سبیل آن چنان باشد که فردوسی گفت:  
چو چشمه بر زرف دریا بری به دیوانگی ماند آن داوری  
(مجمّل التّواریخ، ص ۲-۳)

### سابقه پژوهش

از آغازین سال‌های قرن چهاردهم شمسی، محققان معاصر درباره ابوالمؤید و کتاب منسوب به او به تحقیق پرداخته‌اند. ابتدا در اسفند ۱۳۰۹، سعید نفیسی، با امانت گرفتن نسخه خطی منسوب به ابوالمؤید از ملک الشعرا بهار، مقاله «ابوالمؤید بلخی» را به نگارش درآورد (نفیسی، ص ۲۵۱-۲۵۷). سپس ملک الشعرا بهار، به سال ۱۳۱۴ ش، در تاریخ سیستان (مقدمه، و- ز- ۱) و، به سال ۱۳۱۹ ش، در سبک‌شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی (ج ۲، ص ۱۸-۲۴) از ابوالمؤید و کتابش یاد کرد. سپس ذبیح‌الله صفا، در تاریخ ادبیات در ایران (ج ۱، ص ۶۱۸)، صفحاتی را به ابوالمؤید و آثارش اختصاص داد. سال ۱۳۸۳ ش، محمود امیدسالار، در مقاله‌ای با عنوان «ابوالمؤید بلخی و عجائب الدنيا» در مجله ایران‌شناسی (بازچاپ در نقد و تصحیح متون ادبی) (← امیدسالار، ص ۳۷۸-۳۸۳)، ضمن بررسی عجایب الدنیای منسوب به ابوالمؤید، در انتساب این اثر به او سخت مردّد ماند. یک سال بعد، علی میرافضلی در جلد اول دانشنامه زبان و ادب فارسی، ذیل مدخل «ابوالمؤید بلخی»، اطلاعات نهایی و کاملی درباره ابوالمؤید به دست داد.

این کتاب، که تدوین آن در نیمه اول قرن هفتم به انجام رسیده است، در سال ۱۹۹۳ به تصحیح لیدیا پاولوونا اسمیرنوا در مسکو به چاپ رسیده است.

### موافقان و مخالفان

در اظهار نظرها، سعید نفیسی، ملک الشعرا بهار و ذبیح‌الله صفا در انتساب اصل کتاب به ابوالمؤید، کمترین تردیدی نکرده‌اند و در تأیید انتساب اثر به او توضیحاتی داده‌اند. نفیسی، چند جا، درباره این انتساب سخن گفته از جمله در تاریخ نظم و نثر در ایران (نفیسی، ج ۱، ص ۲۸) و درباره یگانه نسخه شناخته شده تا آن زمان (نسخه متعلق به ملک الشعرا بهار)

نوشته است: «و فعلاً تنها کتابی که از مؤلفات او باقی است کتاب کوچکی است در عجایب بلدان که در میان سنوات ۳۶۶ و ۳۸۷ آن را پرداخته است». وی، در مقاله خود در مجله شرق (نفیسی، ۱۳۰۹)، از نسخه متعلق به ملک الشعرا چنین یاد می‌کند:

کتابی ازو در کتابخانه آقای ملک الشعرا بهار در طهران موجودست به نثر فارسی و آن... رسالتی است در عجایب بلدان که اصل آن از ابوالمؤید بوده و ظاهراً، در قرن هفتم و در حدود سال ۶۱۳، مؤلفی دیگر الحاقاتی بر آن کرده و مطالبی از قرون بعد بر آن افزوده است ولی هرچا که کلمات ابوالمؤید بوده، به همان حال و به سبک نثر قرن چهارم، آن را باقی گذاشته است و به همین جهت از سیاق عبارت همه جا می‌توان تشخیص داد که کدام قسمت آن از اصل کتاب بوده است. مقدمه این کتاب همان مقدمه اصل است و ابوالمؤید در آن می‌نویسد...  
نفیسی بر آن است که در منقولات ابوالمؤید دخل و تصرفی نشده و دخل و تصرفات مربوط به منقولات از کتاب‌های دیگر است.

ذبیح‌الله صفا نیز درباره این انتساب چنین اظهار نظر کرده است:

این کتاب منسوب است به ابوالمؤید بلخی و نسخه موجود آن تحریر جدیدی است از کتابی که ابوالمؤید تألیف کرده و در قرن چهارم و اوایل پنجم مشهور بوده است... و چنانکه از آن کتاب برمی‌آید، از عجایب بز و بحر و یا عجایب بلاد در آن سخن رفته بود و صاحب تاریخ سیستان بسیاری از مطالب خود را در باب عجایب سیستان از آن کتاب نقل کرده است. (صفا، ج ۱، ص ۶۱۸)

از نوع یادکرد صفا از این اثر چنین برمی‌آید که خود او نسخه خطی کتاب را ندیده بوده. او می‌افزاید:

در آغاز نسخه‌ای که ازین کتاب در اختیار استاد فقید مرحوم ملک الشعرا بهار بود چنین آمده است که این کتاب را ابوالمؤید بلخی برای ابوالقاسم نوح بن منصور نوشته است. (همان‌جا)

او، در ادامه، خوانندگان را به سبک‌شناسی و نقل قول بهار از این نسخه رجوع داده و دستبردگی در نسخه و تحریر نو آن در نیمه اول قرن هفتم را به شرح زیر متذکر شده است:

به هر حال، این نسخه از عجایب البلدان یا عجایب البر و البحر نسخه اصلی تألیف ابوالمؤید نیست و ظاهراً تحریر تازه‌ای از آن است زیرا اولاً بعضی لغات عربی یا مفردات و ترکیبات

پارسی بعد از قرن چهارم در آن دیده می شود. (همانجا)

در مقابل گروه موافقان، محققانی نیز هستند که بالکل مخالف انتساب این اثر به ابوالمؤید بلخی اند. از جمله مخالفان این انتساب محمود امیدسالار است. وی نقل کهنی در تاریخ سیستان را به گونه ای دیگر بازخوانی کرده و، براساس آن، استنباط متفاوتی ارائه داده است. در اینجا، برای قضاوت دقیق تر، ابتدا عبارات تاریخ سیستان سپس استدلال های امیدسالار نقل می شود.

در تاریخ سیستان- یگانه متنی از متون قدیم که، در آن، به این انتساب اشاره شده- چنین آمده است:

بوالمؤید بلخی و بشر مقسم اندر کتاب عجایب بز و بحر گویند که اندر سیستان عجایبها بودست که به هیچ جای چنان نیست. یکی آنست که یکی چشمه از فراز کوه همی برآمد و به هوا اندر دوازده فرسنگ همی بشد و آنجا به یکی شارستان همی فرود آمد و باز از شارستان همی بیرون شد و چهار فرسنگ کشتزار آن بود و اکنون هر دو جایگاه پدیدارست، آنجا که چشمه همی برآمد و شارستان و کشتزار. (ص ۱۳-۱۴)

امیدسالار استدلال هایی در ارتباط با قرائت متفاوت خود از عبارات یادشده تاریخ سیستان آورده که اهم آنها در اینجا نقل می شود:

چنان که گفتیم، ساختار جمله چنان است که گویی بوالمؤید بلخی کتابی به نام عجایب بز و بحر هم داشته که با نویسنده دیگری به نام بشر مقسم معاً تألیف کرده بوده است. به نظر من، در این جمله اندکی تعقید است و منظور صاحب تاریخ سیستان این نیست که عجایب بز و بحر هم از قلم ابوالمؤید بوده بلکه چون فصلی که این جمله در آغاز آن قرار دارد مربوط به فصل موسوم به «دیگر عجایبها که در سیستان بوده» است می شود... آنچه که از متن چاپ شده عجایب الدنيا معلوم می شود این است که انتساب چنین کتابی به ابوالمؤید بلخی، خواه نام کتاب عجایب الدنيا یا عجایب بز و بحر یا عجایب الاشیاء باشد، بر دلایل محکمی استوار نیست... مطالبی که از وجنات این مقدمه می درخشد و انتساب آن را به ابوالمؤید بلخی، صاحب کتاب شاهنامه مستور ابوالمؤیدی در قرن چهارم هجری، بعید الاحتمال می کند اینهاست که فهرست وار ذکر می شود:

این نثر، نثر قرن چهارم نیست. مرحوم بهار هم که آن را به ابوالمؤید بلخی منتسب کرده (سبک شناسی، ۲/۱۸-۲۰) شاید از شدت علاقه اش به یافتن متون قدیمی قدری در قضاوت عجله فرموده است.

مؤلف کتاب را در نسخ خطی کتاب بیشتر ابومطیع بلخی نوشته اند تا ابوالمؤید بلخی. بسیاری از داستان‌ها و حکایاتی که در این کتاب هست بعینه، در کتابی که تحت عنوان عجایب المخلوقات طوسی به تصحیح دکتر ستوده چاپ شده و حدس زده اند که از نجیب همدانی است، موجود است.

گیرم که این کتاب عجایب الدنيا از ابوالمؤید باشد، عجایب الدنيا را با عجایب بر و بحر چه مناسبت؟ حتی اگر جمله تاریخ سیستان را که، در آن، کتابی به ابوالمؤید بلخی منتسب شده است به آن معنی که بنده پیشنهاد می‌کنم نگیریم، تاریخ سیستان کتاب عجایب بر و بحر را از آن ابوالمؤید دانسته نه کتاب عجایب الدنيا یا عجایب الأشياء را. اگر [به] صرف ادعای دو مقدمه نسخ تهران و کمبریج، که هر دو از قرن دهم و یازدهم هجری قدیمی تر نیستند، انتساب این کتاب را به ابوالمؤید محرز کند پس انتساب یوسف و زلیخا به فردوسی و شهریارنامه به مختاری غزنوی و هزار و یک کتاب قد و نیم قد دیگر که به شعرا و نویسندگان معروف بسته شده اند، همه، به شهادت منابع متأخر، قابل اطمینان است.

از دلایل فوق همان دلیل اول برای اهل فن کافی است. از این گذشته، مقدمه (۳۸۱) نسخه‌های خطی مجلس و کمبریج، به احتمال قوی، الحاقی است و شاید بنده خدایی در قدیم‌الایام آن را به متن افزوده تا بتواند آن را گران بفروشد. (← استوری، ج ۲، بخش ۱، ص ۱۲۳)

با آنکه در مقدمه عجایب الدنيا کتاب را به ابوالمؤید بلخی بسته اند و گفته اند که ابوالمؤید آن را به فرمان امیر ابوالقاسم نوح بن منصور سامانی، که از ۳۶۵ تا ۳۸۷ سلطنت می‌کرد تألیف نمود، اگر به متن کتاب نظری بیفکنیم می‌بینیم که نویسنده از حوادث و مطالبی سخن می‌گوید که قرن‌ها پس از سامانیان اتفاق افتاده و او خود آنها را دیده است. مطالعات اخیر نشان داده است که این کتاب ممکن نیست پیش از سنه ۶۱۷ هجری تألیف شده باشد و نویسنده اش هم گویا اهل آذربایجان بوده زیرا جای جای کتاب از مسافرت‌ها و خاطرات خودش در قرن هفتم هجری سخن می‌گوید... نحوه ذکرش از نجیب همدانی به گونه ای است که گویا آن نویسنده هنوز زنده بوده است و چون تاریخ نجیب در حدود نیمه دوم قرن ششم هجری است، نویسنده کتابی که در دست داریم ابوالمؤید بلخی نمی‌تواند بود. در اینکه سبک نویسنده عجایب البلدان حتی از سبک نثر نجیب همدانی هم نوتر بوده و شاید، علی‌رغم آنچه که نوشتیم، از او به سالیان سپستر زندگی می‌کرده نیز نمی‌تواند چندان تردیدی کرد. ... بنابراین امکان اینکه این کتاب از ابوالمؤید بلخی باشد به نظر نگارنده هیچ است و امکان اینکه عجایب الدنيا تحریر جدیدی از اثر او باشد بسیار ضعیف.

### قرائن انتساب و ردّ تشکیک امیدسالار

بله! به یقین کتابی که در آن به تاریخ‌های مشخصی از قرن هفتم اشاره شده نمی‌تواند از کسی باشد که در قرن چهارم می‌زیسته است یعنی، در واقع، انتساب تمامی کتاب به ابوالمؤید پذیرفتنی نیست. قدر مسلم این است که عبارات و حکایاتی از ابوالمؤید در مطاوی عجایب الدنیا که در قرن هفتم تألیف شده است - وجود دارد؛ اما معلوم نیست حکایات و عبارات باقی مانده از ابوالمؤید - جز چند مورد مصرّح - به چه صورت بوده است: اینکه از کتاب اصلی ابوالمؤید به انضمام مطالبی از دیگر کتاب‌ها و منقولات مربوط به قرن هفتم نقل شده یا اینکه کتاب اصلی آنقدر مختصر بوده که محرّر قرن هفتم، برای تتمیم فواید کتاب، مطالبی را بر آن افزوده که به گمان نگارنده احتمال دوم قوی‌تر است، از آنجا که نگارنده دلیلی بر ردّ انتساب کتابی - و نه البتّه کتاب تألیف قرن هفتم - با موضوع عجایب به ابوالمؤید ندیده و، در عوض، قرآینی در تأیید این انتساب به وی یافته است، این انتساب را مسلم می‌داند. نگارنده با برخی دلایل طرح شده آقای امیدسالار در خصوص ردّ انتساب اثری با موضوع عجایب به ابوالمؤید مخالف است که، در خلال نقل قرائن انتساب‌ها، به آنها پرداخته خواهد شد.

### قرائن انتساب اثری با موضوع عجایب به ابوالمؤید

#### ۱. نقل فقراتی از ابوالمؤید در کتاب

منقولات تصریح شده به نام ابوالمؤید در چهار جای عجایب الدنیا دیده می‌شود. ابتدا در آغاز کتاب که به زبان ابوالمؤید است و البتّه احتمال جعل مقدّمه را نیز داده‌اند:

[الف] چنین گوید ابوالمؤید البلخی - رحمة الله علیه - که مرا از طفلی هوس گردیدن عالم بود و از بازرگانان و مردم اهل بحث عجایب‌ها بشنیدم و آنچه در کتب خواندم جمله بنوشتم و جمع کردم از بهر پادشاه جهان، امیر خراسان، ملک مشرق، ابوالقاسم نوح بن منصور، مولی امیرالمؤمنین، تا او را از آن مطالعه مؤانست بود و حتی نعمت او را گزارده باشم که بر من و عالمیان واجب است. توفیق میسر باد. (بند ۲۱)

موضع دوم [ب] حکایتی است که، در آن، از مکانی به نام قاطول و موشی عجیب (نیمی گل

نیمی موش) سخن رفته است. موضع سوم [ج] وصف یک چشمه عجیب است در راه پروان که، هرگاه پارچه‌ای آلوده در آن افکنده شود، شروع به جوشیدن می‌کند و از آن جوشش ابر و، به دنبال آن، باران پدید می‌آید. در دو حکایت یادشده از مشاهدات شخصی ابوالمؤید یاد می‌شود.

[ب] جایی است که او را قاطول خوانند و آنجا غاری است و آبی فرومی‌چکد و زمین گِل می‌شود و از آن گِل موش می‌خیزد. ابوالمؤید گوید: من مردی دیدم که گفت من آنجا گذشتم. چون بدانجا رسیدم موشی دیدم که یک نیمه او از گِل بود و نیمی دیگر موش و بعد از آن یک روز تمام موش شد. و هم او گفت: من آنجا سوراخی می‌کنم، ماری دیدم بیرون آمد. نیمی از گوشت و پوست بود و نیمی گِل و سنگ. (بند ۱۳۰)

[ج] در راه پروان عقبه ایست که آن را [خورک] خوانند و زیر عقبه چشمه ایست روشن. هرکه رکوئی [= کوزه‌ای چرمین] پلید در وی افکند تا چیزی ببیند، در حال، جوش گیرد و از آن جوش بخاری برآید و ابری پیدا شود و اگرچه تابستان بود باران صعب آید. ابوالمؤید گوید که من چند بار این مقام را دیده‌ام بدین صفت. (بند ۴۰)

این حکایت در عجایب و غرایب آذری اسفرائینی با ذکر نام «عجایب الدنيا» نقل شده است. البته این احتمال وجود دارد که عجایب الدنيا مذکور در کتاب آذری اثر مورد نظر ما نباشد و تنها تشابه اسمی در میان باشد. می‌توان این فرض را نیز مطرح کرد که این کتاب جزو منابعی باشد که آذری از آنها استفاده کرده است:

چشمه‌ای هست زیر کوه روان	در ده غورک از ره پروان
چشمه مانند دیگ بر جوشد*	چون پلیدی کسی در آن فکند
در هوانزم** و ابر انگیزد	پس بخاری ز چشمه برخیزد
گرچه باشد به فصل تابستان	بارد آن جایگه بسی باران
در کتاب عجایب الدنياست	این روایت نه از حکایت‌هاست

(آذری، ص ۶۲)

\* قافیه ندارد      \*\* نزم، بخار برخاسته از خاک نمناک

موضع چهارم [د] آنجا که کلیساهای روم وصف می‌شود و نقلی از ابوالمؤید می‌شود که،

هر سال، از روم، اسیر به غارت می‌برند:

[د] و در کلیسیاها و دیرهای روم، عجایب‌های بسیار است که حکیمان ساخته‌اند و از آن وقت که رومیان بیت‌المقدس را خراب کردند تا آن تاریخ که کتاب اصل ساخته‌اند و، از آن وقت، ابوالمؤید گوید: هر سال، از روم اسیران به غارت می‌برند و ایشان به آن مستحقند و تا باد چنین باد! (بند ۱۶۷)

به نظر می‌رسد نقل از ابوالمؤید در عجایب الدنیا منحصر به این چهار موضع نباشد و موارد یادشده از جمله مواردی باشد که مؤلف یا محرر قرن هفتم از نوشته‌های ابوالمؤید به صراحت یاد کرده است. به یقین جملات و حکایات دیگری نیز از ابوالمؤید در این کتاب نقل شده است و این‌گونه نقل‌های بدون تصریح به منبع یا مؤلف آن ظاهراً در آن زمان معمول بوده و به هیچ روی غیر طبیعی پنداشته نمی‌شده است. البته، به نظر نفیسی، منقولات از ابوالمؤید جزء به جزء در کتاب باقی مانده و، در آن، دستکاری نشده است. از این رو، «از سیاق عبارت همه‌جا می‌توان تشخیص داد که کدام قسمت آن از اصل کتاب بوده است» (نفیسی، ص ۱۳۰). به گمان نگارنده تشخیص این فقرات در تحریر جدید چندان هم آسان نیست و حتی گاه ممتنع است.

## ۲. اشاره به کتاب اصلی و زمان تقریبی تألیف آن

در دو جای کتاب، عبارت کتاب اصل آمده که به احتمال قوی مقصود کتاب اصلی ابوالمؤید است. البته، در این قسمت، عبارات نقل شده اندکی مغشوش است: از آن وقت که رومیان بیت‌المقدس را خراب کردند تا آن تاریخ که کتاب اصل ساخته‌اند و از آن وقت ابوالمؤید گوید: هر سال از روم اسیران به غارت می‌برند و ایشان به آن مستحقند، و تا باد چنین باد! (بند ۱۶۷)

در یک مورد نیز به سال تقریبی تألیف کتاب اشاره می‌شود:

در روم کلیسیائی است بزرگ. در آنجا برجی است بلند و بر سر آن برج قبه [ای] کرده‌اند از زر و مرغی بر سر آن قبه ساخته‌اند از مس بر مثال ساری. چون وقت آن باشد که زیتون برسد بادی برآید سرد و از آن مرغ بانگی برآید. چون ساران دیگر بانگ او بشنوند هر یک می‌آیند و زیتونی می‌آورند و پیش آن سار مسین می‌نهند. آن کلیسیا را سال به سال آن روغن باشد که می‌سوزانند تا دیگر سال به همان وقت روغن آن قندیل‌ها آن باشد بلکه به زیاده. و این طلسم بلیناس



حکیم ساخته است و در آن کلیسیا دو گور است: یکی از آن شمعون الصفا و یکی از آن بالوس. هر سال ملک روم بیاید و مقرض بیارد و گورها باز کند و موی و ناخن و ریش ایشان را بچیند و آن را در مملکت خویش صرف کند و به بزرگان به تبرک بخشد. نهصد و اند سال بوده است تا به ساختن این کتاب اصل این حکایت که این حالت چنین بوده است. (بند ۲۲۴)

این حکایت، با بیانی متفاوت، تقریباً به طور کامل در مجمل التواریخ و القصص ذیل عنوان «ذکر بَلَدِ الرُّمِیَّة» به شرح زیر آمده است:

و از عجایب آنجا درختیست از روی که بلیناس بن بطیاس صاحب الطلسمات ساخته است اندر کنیسه و صورت سودانی\* هم از نحاس بر سر آن درخت ساخته و هر سالی به وقتی رسیدن زیتون\* این سودانی آنجا صغیری بزند بلند، بعد از آن هر سودانی که در آن حدود و دیار باشند جمع آیند بقدرت خدایتعالی، و با هر یکی سه زیتون یکی در منقار یکی دو در مخلب و هر یکی بر سر آن سودانی نشینند و زیتون آنجا فروکنند و ساکنان آنجا برمی دارند و چندان زیتون جمع کنند که روغن کنیسه را تا سال آینده حاصل کنند، و بسیار بفروشد، و اعتماد آن نواحی بر آن باشد، و همه ناحیت از آن روغن بکار برند و این از عجایب دنیا است. (مجمل التواریخ، ص ۴۸۸-۴۸۹)

\* سودانی، دارکوب (← حاشیه برهان قاطع) \* به وقتی رسیدن زیتون = به وقت رسیدن زیتون (نشانه اضافه /i/ به جای /e/ (به لهجه اصفهانی)

در کتاب اشاره شده که «این طلسم بلیناس حکیم ساخته است و... نهصد و اند سال بوده است تا به ساختن این کتاب اصل این حکایت که این حالت چنین بوده است». در واقع مؤلف «نهصد و اند سال» را از زمان ساخت کلیسا از سوی «بلیناس حکیم» محاسبه کرده است. صاحب مجمل التواریخ و القصص، در باب چهارم، فاصله زمان زندگی بلیناس - که از او با عنوان «بلیناس مطلقم» [ظاهراً مطلقم] یاد می‌کند - تا زمان تألیف کتاب یعنی سال ۵۲۰ ق را «هزار و بیست و نه سال» حساب کرده است (مجمل التواریخ، ص ۱۴). بر آن اساس، می‌توان گفت که بلیناس تقریباً در سال ۷۰ میلادی زنده بوده است. لذا، با توجه به دوره زندگی بلیناس حکیم و ساخته شدن طلسم کلیسای مذکور به دست او، عبارت اندکی مغشوش «نهصد و اند سال بوده است تا به ساختن این کتاب اصل» با دوره زندگی ابوالمؤید همخوانی دارد. اگر هیچیک از قراین تاکنون یاد شده هم وجود نداشت، این قرینه به تنهایی کفایت می‌کرد تا به وجود اثری از ابوالمؤید دلالت کند.

### ۳. نقل قولی در مجمل التواریخ و القصص

نکته دیگر تصریح به نام «عجایب الدنیا» همچنین نقل حکایتی از این کتاب در مجمل التواریخ و القصص (ص ۷۴-۷۵) است بدون اشاره به مؤلفش. جالب اینکه این حکایت در عجایب الدنیا قرن هفتم نیز آمده است. بنا به تصریح صاحب مجمل التواریخ، عجایب الدنیا در زمان تألیف کتابش (قبل از ۵۲۰ق) در اختیار وی بوده و او حکایت یادشده را از آنجا نقل کرده است. در مجمل التواریخ و القصص، قسمت «پادشاهی نوشروان عادل»، چنین آمده است: و من اندر کتاب عجایب الدنیا خوانده‌ام کاندر بادیه موشی باشد، چون نزدیک طعامی بگذرد کی در آن سیر [متن: شیر] باشد ساعتی زهر قاتل شود، و جهود\* از آن موش و خاصیت و فسون، آن کار ساخته بود.

این حکایت در کتاب عجایب الدنیا نیز این‌گونه آمده است:

دیگر در بادیه عرب موشی است که اگر بر سیر بگذرد یا بر طعامی که سیر درو بود، در حال آن طعام زهر گردد و مردم آن نواحی سیر به احتیاط خورند و از آن سیر [که] موش برو گذشته به اطراف عالم فرستند از بهر ملوک و سلاطین، که کس به سیر گمان زهر نبرد مگر کسی که این عجایب شنیده باشد. (بند ۴۷)

شاید نتوان با اطمینان گفت که صاحب مجمل این حکایت را از کتاب ابوالمؤید نقل کرده اما همانندی عبارات نقل شده و البته نام کتاب قدری به قرائن انتساب کتاب به ابوالمؤید می‌افزاید. نکته‌ای که از این حکایت در دو منبع مجمل التواریخ و عجایب الدنیا می‌توان استنباط کرد این است که، به اقرب احتمال، عجایب الدنیا نام کتابی از ابوالمؤید بلخی بوده است. اگر، با جمع این دو فقره، نتوان به این نتیجه رسید، باید به این پرسش پاسخ داد که چه انگیزه‌ای برای محرر قرن هفتم یا کاتبان دوره‌های بعد وجود داشته که اسم ابوالمؤید را تنها در چند جای این کتاب بیاورند یا چه انگیزه‌ای برای وضع اسم «عجایب الدنیا» در دو نسخه خطی از اثر وجود داشته است؟ این در حالی است که شکل و ریخت آثار بر ساخته و شیوه اهدای آنها به امیر یا پادشاه خاص کاملاً روشن است. اگر انتساب این کتاب به ابوالمؤید، آنچنان که امید سالار قایل شده، بر ساخته باشد، چرا حکایات و منقولات تحریری قرن هفتم، که به راحتی حذف‌کردنی بوده در تحریر

نویسندگان یا محرران بعدی حذف نشده‌اند در حالی که حذف آنها بر ارزش و اعتبار نسخه‌ها می‌افزوده است؟

#### ۴. قراین سبکی

برخی از عناصر سبکی آثار قدیم در متن عجائب الدنیا دیده می‌شود که به نظر می‌رسد حداقل برخی از آنها می‌تواند صورت‌های اصیل و دست‌نخورده کتاب اصلی ابوالمؤید باشد. از آن قبیل‌اند: کاربرد انواع افعال پیشوندی، حرف اضافه «اندر»، پیشوند «همی»، تکرار افعال و کاربرد جملات کوتاه در سرتاسر کتاب که احتمالاً در جاهایی بقایای نثر کهنه کتاب ابوالمؤید است. به‌گمان نگارنده، قابل قبول نیست کسی در نیمه اول قرن هفتم، محض کهنه‌گرایی و شبیه‌سازی نثر خود با نثر دوره سامانی، عناصری از آن دست را که ذکر شد به کتاب خود بیفزاید و ناشیانه قرائن منتسب به ابوالمؤید - خصوصاً نام او را - در متن باقی‌گذارد.

#### منابع

- آذری اسفرینی، حمزه بن علی، عجایب و غرایب، تصحیح یوسف علی یوسف‌نژاد و وحید رویانی، دانشگاه گلستان، گرگان ۱۳۹۳.
- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب، تاریخ طبرستان (جلد اول)، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، کلاله خاور، تهران ۱۳۲۰.
- امیدسالار، محمود، «ابوالمؤید بلخی و عجایب الدنیا»، مجله ایران‌شناسی، سال ۱۶، شماره ۲ (تابستان ۱۳۸۳)؛ (بازچاپ درسی و دو مقاله در نقد و تصحیح متون ادبی، محمود امیدسالار، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران ۱۳۸۹).
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، تاریخ‌نامه طبری (پنج جلد)، به کوشش محمد روشن، سروش، تهران ۱۳۷۸.
- بهار، محمدتقی (ملک الشعراء)، سبک‌شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی (سه جلد)، چ سوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۴۹.
- تاریخ سیستان، به کوشش محمدتقی بهار، مؤسسه خاور، تهران ۱۳۱۴.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، انتشارات فردوس، تهران ۱۳۶۹.
- عوفی، سدیدالدین محمد، لباب الألباب (دو جلد در یک مجلد)، به کوشش سعید نفیسی، ابن سینا و کتابخانه حاج علی علمی، تهران ۱۳۳۵.

میرافضلی، سیدعلی، «ابوالمؤید بلخی»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۱، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۴.

ناشناس، مجمل التواریخ و القصص، به کوشش محمدتقی بهار، کلاله خاور، تهران ۱۳۱۸.  
نفیسی، سعید، «ابوالمؤید بلخی»، مجله شرق، شماره ۳ (اسفند ۱۳۰۹).  
—، تاریخ نظم و نثر در ایران، کتابفروشی فروغی، تهران ۱۳۴۴.

